

ادبیات پیشگویانه و نقش آن در پیروزی مسلمانان و شکست ایرانیان

دکتر اللهیار خلعتبری^۱، پرویز میراحمدی^{*۱}

چکیده

بررسی ادبیات پیشگویانه و نقش آن در شکست پارسیان و پیروزی اعراب مسلمان تا حدود زیادی وضعیت روحی و روانی پارسیان و مسلمانان را هنگام برخوردهای نظامی مشخص تر و تحلیل شکست شاهنشاهی ساسانی توسط اعراب مسلمان را برای ما آسان و هضم‌پذیرتر می‌سازد. پادشاهان و امیران برای آگاهی از مدت بقای حکومت خود به دنبال پیشگویی از روی نجوم و تعبیر خواب بودند و در این باره سخن هر کاهن یا ستاره‌شناسی را ارج می‌نهادند و آن پیشگویی‌ها را باور داشتند. بررسی منابع تاریخی، نقش ادبیات و باورهای پیشگویانه در «برآمدن» و «برافتادن» حکومت ساسانیان را به اثبات می‌رساند. البته این سخن نافی سایر عوامل مؤثر در ایجاد یا اسقاط حکومت ساسانی نیست. بر همین اساس، در ایام مقارن با ظهور اسلام و سپس در زمان فتوحات «باور شکست» در بین ایرانیان قوت یافته بود. پیشگویی پیامبر اعظم(ص) درباره‌ی شکست ایران و روم نقش بسزایی در پیروزی‌های اعراب مسلمان داشت.

واژگان کلیدی: ادبیات پیشگویانه، پیشگویی، باور، شکست، پیروزی

۱. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهرری، گروه تاریخ، تهران، ایران

* مسئول مکاتبه: (parvaz08@yahoo.com)

تاریخ دریافت: ۹۱/۰۳/۰۴، تاریخ پذیرش: ۹۱/۰۹/۱۸

مقدمه

بررسی ادبیات پیشگویانه در شکست پارسیان و پیروزی اعراب مسلمان تا حدود زیادی وضعیت روحی و روانی پارسیان و مسلمانان را هنگام برخوردهای نظامی مشخص تر و تحلیل شکست همزمان دو امپراتوری بزرگ توسط اعراب مسلمان را برای ما هضم پذیرتر می‌سازد. در ایام مقارن با ظهور اسلام و سپس فتوحات، «باور شکست» در بین ایرانیان قوت یافته بود. این نوشته به دنبال آن نیست که وقایع و اتفاقات را به پای قضا و قدر بسپارد و نقش نیروهای نظامی، جنگ‌آوری و مقاومت طرفین را کمرنگ جلوه دهد، بلکه می‌خواهد پیروزی اعراب مسلمان و شکست ایرانیان را از زاویه‌ای دیگر مورد بررسی و مذاقه قرار دهد. باورها نقش مؤثری در تصمیم‌گیری و رفتار انسان‌ها دارند. ادبیات پیشگویانه و پیشگویی‌هایی که زوال حکومت ساسانی و غروب دین زرتشتی را نوید می‌داد، باور شکست را در اذهان ایرانیان قوت بخشیده و زمینه‌های فکری برای پذیرش شکست را فراهم آورده بود.

۱. تفاوت پیشگویی با پیش‌بینی و خرافات

گی روشه جامعه‌شناس کانادایی با متمایز خواندن پیشگویی با پیش‌بینی معتقد است که هر پیشگویی، به‌عنوان نقطه‌ی آغازین، نسبت به جامعه‌ی موجود و جوامع پیشین، نظری نقادانه دارد. ابهامات، تعارضات، بی‌عدالتی‌ها، نابرابری‌های اجتماعی، مورد بحث و قضاوت قرار می‌گیرند و افشا می‌شوند و بدین ترتیب با انتقاد از جامعه‌ی کنونی و گذشته است که جامعه‌ی جدیدی پیشنهاد و معرفی می‌شود. آنچه امکان عبور از فاصله‌ی بین حال و آینده را می‌دهد، آن است که مهم‌ترین منبع الهام پیشگویی در چیزی نهفته باشد که آن را بتوان «نظمی از تفکر از نوع فراعلمی» نامید. پیشگویی ناشی از مشی خاصی است که ملهم از قوانین پژوهش‌های علمی نیست، بلکه برعکس از تفکری که اصل آن در اندیشه‌ها و ارزش‌ها و اعتقادات یافت می‌شود، ناشی می‌گردد. بنابراین تفکر و غیب‌گویی پیامبران ناشی از وحی الهی است که در مورد پیامبرانی چون موسی یا حضرت محمد (ص) صادق است (گی روشه، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۶).

روشه پیشگویی و پیش‌بینی را از هم متمایز می‌کند و پیش‌بینی علمی را انتقاد نمی‌داند و آن را ملهم از ارزش‌ها نمی‌شمارد، بلکه چنین پیش‌بینی را نشأت گرفته از مشاهده در گذشته و حال ذکر می‌کند که سعی در مشخص نمودن راه‌های ممکن آینده بر اساس عوامل مختلف، شرایط و عاملان متفاوتی دارد، که کم و بیش دارای تأثیر بسیار زیادی هستند (همان‌جا). به عقیده‌ی دریانی، «ادبیات پیشگویانه، در روزگار دشوار و هراس‌پدید می‌آید.

چنین اوضاعی زمانی پدید می‌آید که نظام اجتماعی، و دسترسی به قدرت مرکزی از میان برود و گروهی از مردم به مخاطره بیفتند، به ویژه هنگامی که الگوی فرهنگی یک جامعه از سوی یک نیروی خارجی به خطر، یا احتمالاً به خطر بیفتد (دریانی، ۱۳۸۷: ۱۳۱).

خلط ادبیات پیشگویانه با خرافات کار اشتباهی است و باید بین این دو تفکیک قائل شد اما با توجه به نزدیکی این دو موضوع به هم و تأثیرات مشابه آن بر روی انسان، لازم است به بررسی ریشه‌های تاریخی خرافات نیز پرداخته شود. مطالعه‌ی ریشه‌های تاریخی خرافات و باورهایی از این قبیل، نشان می‌دهد، عوامل درونی و بیرونی بسیار باعث تقویت و اشاعه‌ی خرافات در نزد ایرانیان شده است. دسته‌ای از خرافات در اثر اختراع و تحمیل افسانه‌سراها، اخبارنویسان، منجمان، پیشگویان و جادوگران که در چشم عوام دارای اعتبار و منزلت خاصی بوده‌اند، برای استفاده از منافع خودشان و گول زدن مردم درست شدند و روی آن صحنه گذاشته شده است. یا اشخاص، فریب برای استفاده‌ی شخصی و تفریح، و یا عده‌ای از روی جهالت و نادانی، خرافات را وضع کرده‌اند، مانند تفأل و فال بد زدن عوام از آواز جانوران و بعضی اتفاقات روزمره.

برخی افکار و اعتقادات بومی، از جمله‌ی یادگارهای بسیار کهن‌نژاد هند و ایرانی است و حتی برخی از قسمت‌های آن بی‌اندازه قدیمی و شاید بازمانده‌ی یادگارهای دوره‌ی ابتدایی بشر و به زمان کوچ خانواده‌ی آریایی به نجد ایران مربوط می‌شود. بسیاری از خرافات در ایران متأثر از خرافات ملل دیگر است. همسایگانی همچون کلدو و آشور که می‌توان آن‌ها را مادر خرافات و جادو نامید، خدایان ترسناک‌شان، قربانی‌ها، سعد و نحس روزها، ساعت‌ها تأثیر ستاره‌ها در سرنوشت انسان و ... را وارد باورهای ایرانیان کرده‌اند (گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی مجمع تشخیص مصلحت نظام، ۱۳۸۸: ۷۲). کشفیات جدید در «بغارکوی» [در ترکیه‌ی کنونی] و دیگر نقاط خاور نزدیک، نشان داد که هندوان و ایرانیان در زمان‌های بسیار قدیم با فرهنگ آشور و بابل در تماس بوده‌اند. ضمناً دلایل بسیاری دال بر تأثیر و نفوذ افکار مذهبی اقوام همسایه در معتقدات دینی هندوان و ایرانیان در دست است (کارنوی، ۱۳۸۳: ۲).

شائول شاکد برخی ادبیات عامیانه‌ی پیشگویانه در دین زرتشتی، همچون تنظیم پیشگویی‌ها بر طبق روزهای ماه و انجام دادن برخی افعال در برخی روزها (که انجام چه کاری در فلان روز خوب است) را برگرفته از ستاره شمرد می‌داند و می‌نویسد: این نوع ادبیات عامیانه‌ی پیشگویانه ظاهراً اول بار در بابل به ظهور رسیده است، خاصه این که در آنجا روزهای ماه قمری در ستاره شمرد ریشه دارند. یهودیان و زردشتیان هر دو باید این نوع ادب

عامیانه را از بابلیان وام ستانده باشند (شاکد، ۱۳۸۷: ۱۱۲). وی با ارائه‌ی توضیحات بیشتر می‌نویسد: از خصوصیات ذاتی ادیان زرتشتی و مانوی این است که پیوسته نگران و دلمشغول مداخله‌ی دیوان در دنیا هستند و به دنبال راه برون شدن تا بتوانند خود را از صدمات قدرت‌های فراطبیعی حفظ کنند و یا به نفع خود در این قدرت‌ها دخل و تصرفی نمایند (همان: ۱۰۷). ظاهراً باید مسلم انگاشت که در روایت‌های عامیانه‌ی ایران، موبدان را صاحب قوه‌ی پیشگویی و قیام آینده، قادر بر انجام دادن جراحی‌های دشوار و معجزات و کرامات می‌دانسته‌اند (همان: ۱۱۰).

ابن خلدون در مقدمه‌ی خود درباره‌ی «پیشگویی» می‌نویسد: «بیشتر کسانی که به این امور [پیشگویی] توجه می‌کنند و به جستجوی آگاهی یافتن بر آن‌ها می‌پردازند، پادشاهان و امیرانند که می‌خواهند مدت بقای دولت خود را دریابند و به همین سبب توجه خداوندان دانش و کلیه‌ی ملت‌ها بدان معطوف شده است و در میان هر ملتی سخنان کاهن یا ستاره‌شناس یا ولی امری در این باره یافت می‌شود از قبیل چگونگی پادشاهی و سلطنتی که در انتظار آنند یا دولتی که از نایل آمدن بدان با خود سخن می‌گویند و پیش‌آمدهایی که در آینده برای آنان روی خواهد داد مانند جنگ‌ها و فتنه‌ها و کشتارهای عظیم و مدت بقای دولت و شماره‌ی پادشاهان آن و سخن درباره‌ی اسامی آنان و این گونه امور را پیشگویی حوادث می‌نامند» (ابن خلدون، ۱۳۸۲: ۶۴۶).

۲. نقش ادبیات پیشگویانه در برآمدن حکومت ساسانی

بررسی منابع تاریخی، نقش ادبیات پیشگویانه را در «برآمدن» و «برافتادن» حکومت ساسانیان به اثبات می‌رساند. البته این سخن نافی سایر عوامل مؤثر در ایجاد یا اسقاط حکومت‌ها نیست، بلکه از جهتی به بررسی زمینه‌های فکری در این باره می‌پردازد.

شائول شاکد می‌نویسد: از ستاره شمیری و طالع‌بینی در ایران عصر ساسانی شواهد بسیار در دست است. شاه در داستان تولد اردشیر در *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* با اختر ماران رای می‌زند، و موضوع بارها در *شاهنامه* تکرار می‌شود. مسلم است که ستاره شمیری دست‌کم به هنگام تصمیمات مهم جزو مهمی از زندگی هر روزینه بوده است؛ چنان که جزیی از دین رسمی [زرتشتی] هم بوده است. شواهدی از اخترماری در بندهشن آمده است و بندهشن از بزرگ‌ترین مجراهایی است که به واسطه‌ی آن دین زرتشتی رسمی به ما رسیده است. ستاره شمیری موضوع جدی مطالعه بوده است و در به کار بستن آن هم جد تمام داشته‌اند (شاکد، ۱۳۸۷: ۱۱۲).

در کارنامه‌ی اردشیر بابکان پیش‌بینی شامگاه حکومت اشکانی و بامداد حکومت ساسانی این چنین آمده است: «روزی اردوان دانایان و اخترشمارانی که به دربار بود(ند) به پیش خواست و پرسید که «چه همی بینید به چیز (درباره‌ی) هفتان (هفت ستاره) و دوازدهان (دوازده برج) و ایست و روش ستارگان و چیز (درباره‌ی) هنگام خدایان (پادشاهان وقت) شهر، شهر و چگونگی مردمان کیهان و چیز (درباره‌ی) فرزندان من و مردمان ما. سردار اختر شماران به پاسخ گفت [...] خداوندی و پادشاهی نو به پیدایی آید و بس سرکدخدا را بکشد و کیهان را باز به یک خدایی آورد» (مشکور، ۱۳۸۹: ۱۸۰-۱۸۱). «بابک شبی چنان به خواب دید که خورشید از سر ساسان بتافت و همه‌ی کیهان را روشنی گرفت. دیگر شب چنین دید که ساسان بر پیل سپید آراسته‌ای نشسته است و هر که اندر کشور پیرامون ساسان ایستاده است او را نماز می‌برد و ستایش و آفرین همی کند. آن سدیگر شب همانگونه چنین دید که آذر فرنبغ به گشنسب و برزین مهر به خانه ساسان همی درخشند و روشنی به همه‌ی کیهان همی دهند...» (همان: ۱۷۶-۱۷۷). بیهقی در کتاب خود در ذکر به پادشاهی رسیدن اردشیر بابکان می‌نویسد: «لیکن ایزد عزوجل مدت ملوک طوائف به پایان آورده بود تا اردشیر را آن کار بدان آسانی برفت» (بیهقی، ۱۳۸۳: ۱۱۹). وی در تبیین نظر خود می‌نویسد: «برکشیدن تقدیر ایزد عز ذکره پیراهن ملوک از گروهی و پوشانیدن در گروه دیگر اندران حکمتی است ایزدی و مصلحتی عام مر خلق روی زمین را که درک مردمان از دریافتن آن عاجز مانده است، و کس را نرسد که اندیشه کند که این چراست تا به گفتار [چه] رسد...» (همان‌جا).

۳. نقش ادبیات پیشگویانه در افول حکومت ساسانی

در منابع تاریخی به ادبیات پیشگویانه‌ای که افول ساسانیان را نوید می‌دهد، بیشتر برمی‌خوریم. در برخی متون قدیمی یورش اعراب و شکست ایرانیان بارها تکرار شده است. در یکی از متون که تنها صورت پازند آن باقی است، [او] شامل بازی با کلمات مربوط به حملات عرب‌های مسلمان و کیهان‌شناسی زردشتی است، در عبارتی از این رساله، آمده است که اعراب مانند دیو هشتم به ایران یورش خواهند آورد (دریایی، ۱۳۸۷: ۱۲۸). در رساله‌ی جاماسب نامگ، ویشتاسب پادشاه، شهریار کیانی از وزیر خویش جاماسب می‌خواهد که آینده‌ی ایران‌شهر (سرزمین ایرانیان) را پیشگویی کند و وی چنین پاسخ می‌دهد: «ایران‌شهر به تازیگان می‌رسد و تازیگان هر روز نیرومندتر می‌شوند و شهر به شهر (ایران) را می‌گیرند (دریانی، همان: ۱۳۳).

«منجمان به پرویز گفته بودند که بزودی یکی از فرزندان او [شهریار] دارای پسری خواهد شد [یزدگرد سوم] که نقصی در تن خواهد داشت و انقراض شاهنشاهی ساسانی بدست او و در زمان او خواهد بود. از این رو پرویز پسران خود را از نزدیک شدن به زنان منع کرده بود» (شهابی، ۱۳۸۳: ۵۴-۵۵). هنگامی که خسرو به وجود چنین پسری آگاه می‌شود، به فکر کشتن پسر می‌افتد: «شیرین به خسرو درآویخت و او را از کشتن کودک بازداشت و گفت اگر خواست و تقدیر خدای توانا بر آن قرار گرفته باشد که این پادشاهی از میان برود کسی نمی‌تواند از آن جلو گیرد. خسرو گفت، این پسر همان مشئومی است که منجمان از از او خبر داده‌اند. او را بیرون برید و هرگز در نزد من نیاورید. پس کودک را به سیستان و به گفته ای به یکی از دهات عراق نزد دایه‌اش بردند» (همان‌جا).

اعتقاد پادشاهان به اختربینی و خواب‌گزاری و اعتماد به نظر منجمان و معبران گاه موجب ترک پایتخت و یا ترک جنگ و محاصره شده است: «چون غیبگویان به خسرو گفته بودند که اقامت تیسفون بر او نامبارک خواهد بود، از سال ۶۰۴ تا زمانی که هراکلیوس بر او تاخت (۶۲۷-۶۲۸ م) به تیسفون نرفت. اقامتگاه مطبوع او قلعه دستگرد یا دستگرد خسرو بود...» (کریستینسن، ۱۳۸۵: ۳۲۴). پروکوپئوس مورخ رومی ضمن ارائه‌ی گزارشی از محاصره‌ی شهر «ادسا» توسط قوای ایرانی، از پایان محاصره‌ی شهر به واسطه‌ی خواب دیدن خسرو و دستور وی برای دست برداشتن از محاصره‌ی شهر خبر می‌دهد (پروکوپئوس، ۱۳۸۲: ۱۹۸). در بسیاری از موارد، «فال بد» باعث اتخاذ تصمیمات تعجب برانگیز شده است: «جشنسب بنده بن بهرام [...] بُوذ و او را به میسان پروردند و چون به پادشاهی بنشست و تاج بر سر نهاد، گفت: «این تاج به سر من تنگ است». آن را به فال بَد گرفتند و دو ماه بیش امان نیافت و بُمرد (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۰۳). این واقعه را مسکویه در کتاب *تجارب‌الامم* به پیروز از پادشاهان پس از آزرمی دخت نسبت می‌دهد: «پیروز را بی آن که خود بخواهد به پادشاهی برداشتند. سری بزرگ داشت. چون تاج بر سرش نهادند، گفت: چه تنگ است این تاج. چون سخن به واژه‌ی «تنگ» بیاغازید، مهتران به شگون بد گرفتند و او را کشتند» (مسکویه، ۱۳۸۹: ۲۳۶).

به نوشته‌ی مسعودی، «در ایام پرویز حوادثی بود که از نبوت خبر داشت و از رسالت مژده می‌داد. پرویز عبدالملیح بن بقیله غسانی را به نزد سطیح کاهن فرستاد و رؤیای موبدان و لرزش ایوان و حوادث دیگر را با قضیه دریاچه ساوه بگفت» (مسعودی، ۱۳۸۲: ۲۷۲). صاحب *مجمَل التواریخ و القصص* به ذکر حوادثی می‌پردازد که با ولادت فرخنده‌ی حضرت محمد(ص) در منطقه‌ی عربستان و ایران رخ داده بود: «و آن شب که بزاد، هرچ بروی زمین بت بود

بزمین اندر افتاد، و کنگره‌های ایوان کسری بیفتاد از لرزیدن [و] بروایتی گویند بخواب دید، و آن حقیقت ترست، و موبد موبدان در خواب دید که شتران عربی کم عدد و لاغر، بسیاری از شتران بختی را از آن روی دجله [هزیمت] کردند و بهزیمت اندر زمین ایران بپراکندندی و بعضی گویند اسپ دید که شتران [از ایشان] رمیدند، و همان شب آتش بمرد در آتش گاه پارس، و هزار سال بود که می‌افروختند، و آب دریا [ی] ساوه خشک شد، پس روز دیگر کسری از خواب و شرف افتادن ایوان غمناک بود، بزرگان و دانایان را پیش خواند و این سخن همی گفت که [چه] شاید بودن؟ و موبد موبدان از خواب خویش سخن گفت [و گفتا] نیارستم با ملک آغاز کرد این سخن گفتن، پس آغاز کرد این خواب گفتن، پس خبر مردن آتش برسید و حدیث آنک بحیره ساوه ناپدید گشت، کسری مضطر گشت، فرمود تا همه کاتبان را و عارفان را و زاجران فال، و منجمان، و معبران را جمع کنند، و کس فرستاد به نعمان بن المنذر که داناتر عرب بود، تا کسی بفرستد، نعمان عبدالملک بن عمرو [...]» (مجملة التواریخ و القصص، بی تا: ۲۳۵). ابن خلدون با ذکر مصادیقی از پیشگویی‌ها می‌نویسد: «سطیح [فالگزار عرب] رؤیای موبدان را تأویل کرد هنگامی که کسری آن را با عبدالملک نزد وی فرستاد و او ظهور دولت عرب را خبر داد» (ابن خلدون، همان: ۶۴۶). «پرویز را بفال بد آمد، و از منجمان باز پرسید، گفتند حالی نو درین عالم پیدا گردد، و دین ما خراب شود» (همان: ۲۵۰).

شیخ صدوق مشابه این قضیه و تعبیر سطیح را نقل کرده است: «از ساسانیان شاهان زن و مرد به تعداد شماره‌ی کنگره‌هایی که از کاخ فرو ریخته است سلطنت کنند و هر چه آمدنی است می‌آید» (ابن بابویه، ۱۳۹۰: ۳۷۳). «چون [عبدالملک] به نزد کسری آمد و گفتار سطیح را گزارش داد، کسری گفت: تا زمانی که چهارده تن از ما سلطنت کند اموری خواهد ماند. گوید: ده تن از آن‌ها در مدت چهار سال سلطنت کردند و باقی هم تا خلافت عثمان حکومت کردند» (همان: ۳۷۴).

به نوشته‌ی زرین کوب، «سقوط یک امپراتوری بزرگ و منظم و سازمان یافته‌ی چهارصد ساله بر دست نیرویی نوحاسته و عاری از نظم و سازمان ریشه‌دار و قوی، که به زحمت بیست سال از تأسیس آن می‌گذشت هم برای فاتحان بیش از حد انتظار سریع و قطعی بود و هم برای مغلوبان بیش از حد تصور باور نکردنی به نظر می‌آمد. فاتحان آن را به حساب معجزه پیامبر [ص] گرامی خویش می‌نهادند که سال‌ها قبل در واقعه‌ی خندق [سال پنجم هجرت]، سقوط دولت عظیم کسری و قیصر را در روشنی برقی که از کلنگ حفرکنندگان خندق می‌جست نشان داده بود. اما مغلوبان نیز که این چنین معجزه‌ی را نمی‌توانستند تصور کنند،

در این سقوط ناگهانی نشان نوعی معجزه منفی را می‌توانستند تصدیق نمایند، معجزه‌یی که از چند نسل قبل خسروان را به بر هم زدن و از هم پاشیدن تدریجی یک امپراتوری چهارصد ساله توفیق داد و شاید جز خود آن‌ها هر قدرت دیگری از تحقق دادن آن عاجز بود. در واقع عوامل ضعف و انحطاط که در پایان کار چنین سقوط حیرت‌انگیزی را برای امپراتوری ساسانی مقدر ساخت از چندین نسل قبل، حتی از سال‌ها قبل از آن که اسلام به وجود آید، در ارکان دولت تیسفون تزلزل و رخنه انداخته بود» (زرین کوب، ۱۳۸۸: ۵۳۶).

پیامبر اسلام (ص) در سال ششم هجرت نامه‌ای به خسرو پرویز که سی و هشتمین سال سلطنت خود را می‌گذرانید نوشتند و او را به آیین اسلام دعوت کردند؛ هنگامی که خبر دریدن نامه توسط خسرو پرویز، به ایشان رسید فرمودند: «اللَّهُمَّ مَرِّقٌ مُلْكُهُ»؛ خدایا! شیرازه‌ی کشور خسرو پرویز را از هم بپاش» (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۱: ۷۷؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۰۶). همچنین فرمودند: «آن دینی و سلطانی سیلغ ما بلغ ملک کسری، و لینتهی الی منتهی الخف و الحافر...»؛ «قلمرو حکومت دینی و اقتدار من به زودی، مرزهای حکومت کسری را در می‌نوردد و به آن نقطه‌هایی می‌رسد که مرکب‌های تندرو به آنجا خواهد رسید» (پاک‌آیین، ۱۳۸۵: ۱۳). پس از این که خسرو ایران نامه‌ی پیامبر(ص) را درید، باذان پادشاه یمن طبق دستور او دو مأمور برای دستگیری پیامبر(ص) به سوی مدینه گسیل داشت. پاسخ پیامبر(ص) به مأموران باذان و پیشگویی ایشان در باره‌ی مرگ خسرو پرویز درخور تأمل است. باذان با شنیدن خبر مرگ خسرو، اسلام آورد و اسلام به یمن که در تحت حکومت ساسانی بود، وارد شد (مسعودی، ۱۳۸۹: ۲۳۸).

اگر خسرو پرویز دین اسلام را می‌پذیرفت و یا پاسخی درخور احترام به نامه‌ی پیامبر(ص) می‌داد اسلامی شدن ایران سیر دیگری به خود می‌گرفت و چه بسا دچار این همه جنگ و حوادث مختلف نمی‌شدیم. چرا که خسرو بارها به زوال حکومت و پادشاهی خویش اذعان کرده و در این باره سخن گفته بود. هنگامی که خسرو پرویز توسط پسرش شیرویه در یکی از حجره‌های کاخ زندانی شد، پیک‌ها و پیام‌های سرزنش‌آمیز و تأمل‌برانگیزی بین پدر و پسر رد و بدل شد. در بخشی از پاسخ خسرو پرویز به شیرویه او را کوتاه عمر خطاب می‌کند و می‌گوید: «اما درباره‌ی شخص تو با آن که منجمان و ستاره‌شناسان خبر دادند که پادشاهی ما به دست تو از میان خواهد رفت فرمان کشتن تو را صادر نکردیم، قرمیسپاه پادشاه هند هم برای ما نامه نوشت و خبر داد که در پایان سی و هشتمین سال پادشاهی ما سلطنت به تو خواهد رسید و با آن که می‌دانستم که این کار با هلاک و نابودی من صورت می‌گیرد با وجود این آن نامه را از تو پوشیده داشتیم. این نامه همراه با زایچه تو نزد همسر ما شیرین است اگر

خواستی بگیر و بخوان تا اندوه و حسرت تو بیشتر شود» (دینوری، ۱۳۸۶: ۱۳۹). همچنین خسرو هنگامی که در زندان به سر می‌برد، افتادن یک «به» از دستش را به زوال و پایان پادشاهی‌اش تلقی کرد: «این «به» از نازبالش‌ها به قالی و از آنجا به روکش لغزید و سپس به خاک غلتید و کثیف شد و این نشانه‌ی آن است که پادشاهی از من گرفته شد» (شاکد، ۱۳۸۸: ۲۴۸ - ۲۴۹).

ادبیات پیشگویانه نزد زرتشتیان حکایت از شکست قریب‌الوقوع ساسانیان و به مجازات رسیدن ایشان از سوی خدایان بود. بلاذری در *فتوح‌البلدان* در این باره می‌گوید: «جماعتی از اهل علم مرا گفتند که پارسیان از زوال پادشاهی خویش سخن می‌گفتند و زلزله‌ها و طوفان‌هایی را که رخ می‌داد نشانه‌ی آن می‌دانستند. در سالی که رسول‌الله (ص) عبدالله بن خدافه‌ی سهمی را نزد کسری ابرویز فرستاد، یعنی سال هفتم هجرت، و به قولی سال ششم، در آب فرات و دجله زیادتی عظیم حاصل شد که قبل و پس از آن هیچ کس مانندش را ندیده بود و شکاف‌های بزرگی پدید آمد» (بلاذری، ۱۳۳۷: ۴۱۳ - ۴۱۴). بعدها پس از جنگ قادسیه، زمانی که سپاه مسلمانان به همراهی سلمان فارسی برای تعقیب ایرانیان با اسب وارد دجله شدند، ایرانیان آنان را همچون دیوان پنداشتند: «گویند چون ایرانیان دیدند که اعراب اسب‌ها را به آب زدند و از دجله عبور می‌کنند، بانگ برداشتند: «دیوان آمدند، دیوان آمدند» (دینوری، همان: ۱۶۱).

پیشگویی‌هایی که نوید دهنده‌ی شکست ایرانیان بود، در واقع خط مقدم فکری و روحی ایرانیان را تضعیف می‌کرد و زمینه‌های پذیرش شکست را فراهم می‌ساخت. علاوه بر پیشگویی‌ها، خرافات و فال‌های بد در تضعیف روحیه‌ی ایرانیان نیز نقش داشته است. به نوشته‌ی طبری، هنگامی که فرستادگان اعراب (نعمان و مُغیره و...) بر یزدگرد وارد شدند، شاه ایران و مردم اطراف، آن لباس‌های فاخر و کفش‌های چرمین به تن داشتند. شاه بدرفتار ایران به مترجمان گفت: «از آن‌ها بپرس این روپوش‌ها را چه می‌نامند؟ و او از نعمان که سرفرستادگان بود، پرسید: این روپوش تو چه نام دارد؟ گفت: «بُرد». و این را به فال بد گرفت و گفت: «بُرد جهان». رنگ پارسیان دگرگون شد که این برای آن‌ها سخت بود. آنگاه گفت: درباره‌ی پاپوششان از آن‌ها بپرس. ترجمان گفت: این پاپوش‌ها را چه می‌نامید؟ نعمان گفت: «نعال». و او همچنان فال بد زد و گفت: «ناله، ناله، در سرزمین ما» آنگاه پرسید: این چیست که در دست دارید؟ گفت: «سوط». سوط (سوت، سوخت) به پارسی به معنی سوختن است. گفت: پارس را سوزانیدند، خدایشان بسوزاند. برای پارسیان فال بد می‌زد و آن‌ها از گفتار وی غمین می‌شدند» (طبری، همان: ۴/۱۶۵۶).

ادامه‌ی این گفت و شنود حاکی از آن است که پس از دعوت یزدگرد به پذیرش اسلام، یا پرداخت جزیه و یا پذیرش جنگ، وی خشمگین شد و مقداری خاک بار نُه‌مان کرد که با آن از ایوان و خانه در آمد و پیش مرکب خود رسید و خاک را بر مرکب بار کرد آن‌گاه با شتاب برفت و همه سوی سعد رفتند و مژده‌ی ظفر دادند. عاصم خاک را در منزل خود خالی کرد و بازگشت و پیش سعد آمد و خبر را با او در میان گذاشت. سعد گفت: «خوشدل باشید که خدا کلیدهای ملک آن‌ها را به ما داد» (همان‌جا). جالب این است که رستم وقتی خود را نزد شاه رساند و از موضوع با خبر شد، کسی را به تعقیب حامل خاک فرستاد و به محرم خویش گفت: «اگر فرستاده به آنها رسید زمین خود را حفظ توانیم کرد و اگر به او دست نیافتند خدا زمین و فرزندان شما را خواهد گرفت». وقتی فرستاده از حیره بدون دست یافتن به فرستاده‌ی عرب بازگشت، رستم گفت: «بی گفت و گو این قوم سرزمین شما را بردند. پسر حجامتگر در خور پادشاهی نیست. عربان کلیدهای سرزمین ما را بردند» (همان: ۱۶۵۷ / ۴).

تأثیر فال بد در شکست ایرانیان در جنگ انبار نیز از این موارد است. اقرع بن حابس، فرمانده سپاه خالد، برای تصرف شهر انبار گسیل شد و در نزدیکی انبار برخی از شتران سپاه بچه شتر به دنیا آوردند و آنان ناچار بودند با داشتن بچه شتر شیری حرکت کنند. «چون رحیل دادند پستان شتران را بستند و بچه شتران را که راه رفتن نمی‌توانست در پشت شتر نهادند و تا انبار برفتند که مردم آنجا حصارى شده بودند و خندق زده بودند و از بالای قلعه عربان را می‌دیدند.» هنگامی که آنان به انبار رسیدند، عربان انبار از بالای حصار بانگ زدند که انبار در خطر افتاد، شتر، بچه شتر می‌برد! شیرزاد سالار سپاه انبار که خردمندترین مردم عجم و دارای قدر و اعتبار والایی در بین عربان و عجمان آن دیار بود، گفت: «این قوم برای خویشتن فال بد می‌زنند و هر که برای خویشتن فال بد زند دچار آن شود به خدا اگر خالد جنگ نیآغازد با وی صلح می‌کنم» (همان: ۱۵۱۱ / ۴).

بر اساس نوشته‌ی طبری، رستم فرمانده سپاه پارسیان از علم آینده‌بینی از روی نجوم آگاهی داشت و براساس خوابی که دیده بود، از پذیرش فرمان یزدگرد برای جنگ با اعراب اکراه داشت و تلاش می‌کرد که شاه کسی دیگر را به جای او به جنگ فرستد؛ اما شاه او را وادار به رفتن کرد (همان: ۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ / ۵). نگارنده‌ی مجهول *مجمل‌التواریخ و القصص* نیز بر آگاهی رستم بر علم نجوم تأکید می‌ورزد: «چون حرب پیوسته شد بعد از رسالت‌های بسیار و تأخیر کردن رستم که منجم بود و همی دانست که کارزار چون خواهد بود...» (*مجمل‌التواریخ و القصص*، بی‌تا: ۲۷۲). فردوسی در *شاهنامه* درباره‌ی ستاره‌شناسی و آینده‌بینی رستم فرخزاد، این گونه سروده است (فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۵۷۲).

ستاره شمر بود و بسیار هوش به گفتار موبد نهاده دو گوش
وی در ابیاتی دیگر پیش‌بینی رستم از شکست ایران در نبرد قادسیه را این گونه شرح
می‌دهد:

بدانست رستم شمار سپهر ستاره شمر بود با داد و مهر
همی‌گفت کاین رزم را روی نیست ره آب شاهان بدین جوی نیست
بیاورد ضلّاب و اختر گرفت ز روز بلا دست بر سر گرفت

اخترماری و پرستش ستارگان در هیچ کیش ایرانی به اندازه‌ی آیین زروانی رواج نداشته
است (بنونیست، ۱۳۸۶: ۶۶). در دوره‌ی ساسانی، به‌ویژه در پایان این عصر، در کنار
اندیشه‌های گوناگون، اندیشه‌های زروانی نیز رو به گسترش نهاد و در تباهی اندیشه‌ی مردم
مانند دیگر اندیشه‌ها تأثیر شدید برجای نهاد. هنگامی که ما در *شاهنامه*، نامه‌ی رستم فرخزاد
را به برادرش می‌خوانیم، به خوبی با اندیشه‌های زروانی روبه‌رو می‌شویم. در این نامه همه جا
سخن از نقش قضا و سرنوشت و ستاره و تقدیر است که حکم خود را خواهد راند و هر چه را
که از پیش نوشته شده است، عملی خواهد کرد (وحیدی، ۱۳۸۴: ۱۸۹).

فردوسی به نامه‌نویسی رستم به برادر خود و پیش‌بینی‌های از روی نجوم او اشاره می‌کند
و در ادامه می‌سراید (فردوسی، ۱۳۸۵: ۱۵۷۳).

ز بهرام و زهره است ما را گزند نشاید گذشتن ز چرخ بلند
همان تیر و کیوان برابر شده است عطارده به بُرج دو پیکر شده است
چنین است و کاری بزرگ است پیش همی سیر گردد دل از جان خویش
همه بودنی‌ها ببینم همی وزو خامشی برگزینم همی
بر ایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ آن سر تاج و آن تخت و داد دریغ آن بزرگی و فرّ و نژاد
کزین پس شکست آید از تازیان ستاره نگرده مگر بر زبان
بر این سالیان چارصد بگذرد کزین تخمه گیتی کسی نسپرد

طبری در جای دیگر درباره‌ی خواب دیدن چند باره‌ی رستم سخن می‌گوید: «چون
رستم در نجف فرود آمد، خوابش تجدید شد و همان فرشته را به خواب دید که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم و عمر با وی بودند و فرشته سلاح پارسیان را بگرفت و مهر زد و به
پیغمبر داد و او نیز همه را به عمر داد. صبحگاهان رستم سخت غمگین بود و چون رفیل این
را بدید به اسلام راغب شد و همین قضیه سبب مسلمانی وی شد» (طبری، همان: ۱۶۷۹/۵).
طبری در ادامه آورده است: «چون شب را در کنار عتیق به روز آوردند منجم رستم خوابی را
که دیده بود برای او نقل کرد: دلوی در آسمان دیدم، دلوی بود که آب آن خالی شده بود، و

ماهی‌ای دیدم، ماهی‌ای که در آبی تنگ لرزان بود و شتر مرغان را دیدم و گل که می‌شکفت. رستم گفت: وای بر تو این را با کسی گفته‌ای؟ گفت: نه. گفت پس آن را مکتوم‌دار. رستم منجم بود و از آنچه به خواب می‌دید و رخ می‌داد گریه می‌کرد و چون بیرون کوفه رسید به خواب دید که عمر به اردوگاه پارسیان درآمد، فرشته‌ای با وی همراه بود که سلاح‌ها را مهر زد و دسته کرد و به عمر داد» (طبری، همان: ۱۶۸۷/۵).

در طرف مقابل، عمر خطاب نیز در جواب نامه‌ی سعد بن ابی وقاص که آماده‌ی جنگ با ایرانیان در قادسیه بود، وعده‌ی پیروزی را حتمی قلمداد می‌کند و می‌نویسد: «بدان که خدا این کار را عهده کرده و وعده تخلف‌ناپذیر به شما داده. مراقب باش که آن را از تو نگیرد و دیگران را بجای شما نیارد» (همان: ۱۶۴۴/۵). پیشگویی پیامبر (ص) از فتح حیره و داستان شویل و زنی به نام کرامه نیز در این باره بسی خواندنی و درخور توجه است. شگفت‌تر این که یکی از شروط خالد برای صلح با مردم حیره این بود که کرامه را به شویل دهند (همان: ۱۵۰۲-۱۵۰۳/۴). آنچه از اخبار تاریخی برمی‌آید این است که ایرانیان در فضایی حاکی از ترس و وحشت از خطرات و اتفاقات زمینی و آسمانی، و اعراب مسلمان با یک دنیا انگیزه، با اعتقاد کامل به نویدها، بشارت‌ها و پیشگویی‌هایی شنیده شده از پیامبر (ص) و یا بزرگان که محتوم می‌نمود، به سر می‌بردند.

نتیجه‌گیری

ادبیات پیشگویانه در پیروزی اعراب مسلمان و شکست ایرانیان نقش مؤثری داشته است. علائم و شواهد افول ساسانیان در اذهان و در برابر دیدگان پارسیان و اعراب مسلمان جاری بود، و باورهای شکست نزد ایرانیان و پیروزی نزد اعراب مسلمان قوت یافته و زمینه برای تحولی عظیم آماده شده بود. با مطالعه‌ی منابع تاریخی، شواهد تأثیر ادبیات پیشگویانه بر اتفاقات بعدی از جمله تأثیر آن در کشورگشایی‌ها بسیار روشن و مبرز است. در کنار عوامل فراوان و مؤثر در شکست ایرانیان، باید نقش عمده‌ای برای باورهای نیروهای متخاصم در شکل‌گیری نتیجه‌ی جنگ‌ها قائل شد.

کتابنامه

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی. ۱۳۹۰، *کمال الدین و تمام النعمه*، ترجمه‌ی منصور پهلوان، قم، انتشارات مسجد جمکران، چ ۷.
۲. ابن بلخی. ۱۳۸۵، *فارسنامه*، تصحیح و تحشیه از لیسترانج و رینولد الن نیکسون، تهران، انتشارات اساطیر.

۳. ابن خلدون، عبدالرحمن. ۱۳۸۲، *مقدمه‌ی ابن خلدون*، ترجمه‌ی محمد پروین گنابادی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر. ۱۳۳۷، *فتوح البلدان*، ترجمه‌ی محمد توکل، تهران، نشر نقره.
۵. بنونیست، امیل. ۱۳۸۶، *دین ایرانی بر پایه‌ی متن‌های کهن یونانی*، ترجمه‌ی بهمن سرکاراتی، تهران، نشر قطره، چ ۳.
۶. بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین. ۱۳۸۳، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، به اهتمام محمد جعفر یاحقی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۷. پاک آیین، محسن. ۱۳۸۵، *سفیران پیامبر اعظم (ص)*، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.
۸. پروکوپیوس. ۱۳۸۲، *جنگ‌های ایران و روم*، ترجمه‌ی محمد سعیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۴.
۹. دریانی، تورج. ۱۳۸۷، *تاریخ و فرهنگ ساسانی*، ترجمه‌ی مهرداد قدرت دیزجی، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود. ۱۳۸۶، *اخبار الطوال*، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
۱۱. ریشه، گی. ۱۳۹۰، *تغییرات اجتماعی*، ترجمه‌ی منصور وثوقی، تهران، نشر نی.
۱۲. زرین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۸، *تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام)*، تهران، انتشارات امیرکبیر.
۱۳. شاکد، شائلو. ۱۳۸۷، *تحول ثنویت (تنوع آرای دینی در عصر ساسانی)*، ترجمه‌ی سید احمد قائم مقامی، تهران، نشر ماهی.
۱۴. _____ . ۱۳۸۸، *از ایران زردشتی تا اسلام*، ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر، تهران، انتشارات ققنوس.
۱۵. طبری، محمد بن جریر. ۱۳۸۳، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۵، *شاهنامه (بر اساس نسخه‌ی ژول مِل)*، به کوشش عبدالله اکبریان راد، تهران، انتشارات الهام.
۱۷. کارنوی، آلبرت جوزف. ۱۳۸۳، *اساطیر ایرانی*، ترجمه‌ی احمد طباطبایی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۸. کریستینسن، آرتور. ۱۳۸۵، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه‌ی غلامرضا رشید یاسمی، تهران، انتشارات صدای معاصر.
۱۹. گردیزی، عبدالحی بن ضحاک بن محمود. ۱۳۸۴، *زین الاخبار*، به اهتمام رحیم رضازاده‌ی ملک، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، چ ۱.

۲۰. گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی. [بی‌تا]، *جامعه‌شناسی خرافات در ایران*، تهران، انتشارات پژوهش‌های مجمع تشخیص مصلحت نظام.
۲۱. محمدی اشتهاردی، محمد. ۱۳۷۱، *ایرانیان مسلمان در صدر اسلام*، تهران، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی.
۲۲. مسعودی، علی بن الحسین. ۱۳۸۹، *التنبیه والاشراف*، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۴.
۲۳. مسکویه، علی بن محمد. ۱۳۸۹، *تجارب الامم*، ترجمه و تحشیه از ابوالقاسم امامی، تهران، انتشارات سروش، چ ۲.
۲۴. مشکور، محمدجواد. ۱۳۸۹، *کارنامه‌ی اردشیر بابکان*، تهران، انتشارات دنیای کتاب.
۲۵. مؤلف ناشناس. [بی‌تا]، *مجموع التواریخ و القصص*، تحقیق از ملک الشعراى بهار، تهران، انتشارات کلاله‌ی خاور.
۲۶. وحیدی، حسین. ۱۳۸۴، *شناخت زرتشت*، تهران، انتشارات نشر علم.

Archive of SID